

فتنه

www.ketab.ir

نویسنده :

علی دشتی

سرشناسه	: دشتی، علی. ۹۱۲۷۲ - ۱۳۶۰.
عنوان و نام پدیدآور	: Dashti, Ali
مشخصات نشر	: فتنه / نویسنده علی دشتی.
مشخصات ظاهری	: تهران : امید فردا، ۱۳۹۸.
شابک	: ۹۷۸-۶۲۲-۶۲۵۸-۸۳-۸
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتاب حاضر در سالهای مختلف توسط ناشران متفاوت منتشر شده است.
موضوع	: داستان‌های کوتاه فارسی -- قرن ۱۴
موضوع	: Short stories, Persian -- 20th century
رده بندی کنگره	: ۸۰۴۲PIR
رده بندی دیویی	: ۶۲/۳۸۸
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۹۴۶۸۸۵

انتشارات امید فردا

فتنه

علی دشتی

چاپ اول: ۱۳۹۹

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۳۷۰۰۰ تومان

نشانی: تهران - میدان انقلاب - ابتدای خ آزادی - ابتدای جمالزاده

جنوبی - کوچه دانشور - پلاک ۲ - واحد ۵

تلفکس: ۶۶۹۱۷۴۴۹ تلفن: ۶۶۹۱۳۵۶۸ - ۰۹۳۵۷۶۰۸۵۰۳

info@omidefarda.net

www.omidefarda.net

@nashreomidefarda

زندگی‌نامه‌ی مؤلف

«پیر مطبوعات ایران»، استاد شیخ علی دشتی، به سال ۱۲۷۵ ش در شهر کربلا، در یک خانواده‌ی روحانی به دنیا آمد. پدرش شیخ عبدالحسین دشتی، از فحول علمای عصر خود و به ورع و تقوی مشهور بود. دشتی در کربلا و نجف و بغداد تربیت دینی یافت. مقدمات را در مکتب‌های قدیمی، فقه و یک قسمت از اصول را در محضر حاج سید حسین فشارکی و کفایه‌ی آخوند را نزد حاج شیخ عبدالکریم یزدی، که هر دو از مجتهدین بزرگ بودند، تحصیل کرد.

دشتی، پس از آن که پدرش درگذشت، در سال ۱۲۹۵ ش (۱۳۳۴ق) به جانب بوشهر رهسپار گردید، و از آنجا به برازجان رفت، و به خانه‌ی شیخ محمدحسین برازجانی، که شوهر خواهرش بود، وارد شد؛ و در اواخر جنگ بین‌المللی اول بود که به شیراز رسید؛ و پس از آن، مدتی در اصفهان به سر برد و از آنجا به تهران آمد. ورود دشتی به پایتخت مصادف بود با انعقاد قرارداد وثوق‌الدوله با سرپرستی کاکس. جوش و خروشی در تهران بر پا و مدارس پرچمدار و مبلغ مبارزه بود؛ و جمعی مانند ممتازالدوله و مستشار الدوله و محتشم السلطنه، به کاشان تبعید شده بودند. دشتی، که به قول خود بهار عمرش مطرد و یکنواخت و آرام و خالی از حوادث در میان خاموشی و سکوت عادیات سپری شده بود و دیگر نمی‌خواست در صحنه‌ی دنیا تماشاگر باشد،^۱ به جمع مخالفان پیوسته و با عناصر جوانی و آزادیخواهان آن زمان، مانند نرخی یزدی، هژیر، فدائی علوی و شیخ حسین تهرانی، تحت نظر مدرس، به مبارزه و کوشش برخاست. شبانه‌های تندی نوشت و در جراید در تأملات و شکست روز در مجلس شماره ۲ زندانی و بعد از تهران تبعید شد؛ ولی وقتی که به همدان رسید، کابینه‌ی وثوق‌الدوله سقوط کرده و دولت مشیرالدوله بر سر کار آمده بود؛ و چون کرمانشاه رسید، دستور داده شد که وی عجلتاً در کرمانشاه بماند.^۲

دشتی، پس از مدتی اقامت در کرمانشاه، در دوره‌ی زمامداری سپهدار، به تهران آمد، و دوباره به کار سیاست و نشر مقالات سیاسی پرداخت؛ و باز مخالفان ذهن حکومت را دربارهی او مشوب کردند و مدتی زندانی بود، و به کمک سید محمد صادق طباطبایی آزاد شد.

^۱ ایام محبس.

^۲ بعضی از یادداشت‌ها و نامه‌هایی که وی در طی این مسافرت نوشته، تحت عنوان «در راه» ضمیمه‌ی کتاب ایام محبس شده است.

در اسفندماه سال ۱۲۹۹، که سیدضیاءالدین قدرت را در دست گرفت، دشتی با رسوم، با رجال این هنگام، یادداشت‌های ایام محبس^۱ را نوشت و کتاب نوامیس روحیه‌ی تطور ملل تألیف گوستاولو بن نویسنده فرانسوی را، که احمد زغلول پاشا مصری از متن فرانسه به عربی نقل کرده بود، از عربی به فارسی برگرداند.^۲

پس از آن که «کابینه‌ی سیاه» نو در وزه سیدضیاءالدین بر افتاد و زندانیان سیاسی همه آزاد شدند، دشتی به عالم مطبوعات قدم نهاد. ابتدا قریب سه ماه سر دبیر روزنامه‌ی ستاره ایران بود و با میرزا حسین خان صبا مدیر آن روزنامه، که از آزادیخواهان معروف بود، همکاری داشت؛ و پس از آنکه ستاره‌ی ایران توقیف شد، خود درصدد نشر روزنامه‌ی مستقلی برآمد و در ۱۱ اسفند ۱۳۰۰، نخستین شماره‌ی روزنامه‌ی شفق سرخ را انتشار داد.

این روزنامه‌ی، که در دوره‌های اول خود تحت نظر مستقیم دشتی اداره می‌شد، یکی از جراید بزرگ و آبرومند تهران بود و بسیاری از جوانان تازه به راه افتاده، که همه‌شان بسا ذوق و فعال بودند و بعدها نویسندگان شایسته‌ی کشور شدند، با مدیر آن همکاری داشتند.

چند ماهی نگذشت که سردار سپه با آن اعلامیه «حکم می‌کند» ضرب شست خود را نمود، و ارباب جراید و غیره همه تکلیف خود را دانستند، و آنهایی که سرسختی نشان دادند شکست خوردند. فرخی، که خواست از مشروطه و آزادی سخن گوید، ناچار به سفارت روس پناه برد. مدیر ایران آزاد تبعید شد. روزنامه‌ی ستاره‌ی ایرانی، که شوخی گوشه‌داری درباره‌ی قاتلین کلنل تقی‌خان کرده بود، توقیف و صبا، مدیر آن، در حضور خود سردار سپه شلاق خورد؛ و روز بعد از شلاق خوردن صبا، که همه را ترس و وحشت فرا گرفته بود، دشتی در سر مقاله‌ی شماره دهم شفق سرخ به تاریخ ۱۶ فروردین ۱۳۰۱ نوشت:

آقای سردار سپه، بخوانید و به دقت هم بخوانید، زیرا از وقتی که متصدی وزارت جنگ شده‌اید کمتر اینگونه کلمات به مسامع شما رسیده است.

طبع مجامله کار ایرانی غیر از تقدیم کلمات تحسین و جمله‌های تمجید و تعریف نسبت به رؤسا و بزرگان چیز دیگر نمی‌تواند بگوید؛ و در نتیجه‌ی این خصلت مذموم است که زمامداران، رؤسا و وزرا و سلاطین پیوسته دچار و خطبه‌های مهلک گردیده‌اند، و وقتی ملتفت

^۱ این کتاب نخست در سال ۱۳۰۰ ش در باورقی روزنامه شفق سرخ، از شماره ۱ تا ۱۵، منتشر شد؛ و بعد، به سال ۱۳۰۳ ش مستقل به چاپ رسید.

^۲ این کتاب در سال ۱۳۰۲ به چاپ رسید.

خطاهای خویشتن شده‌اند که دست آنها از دامن هر چاره کوتاه بوده است. محمدعلی میرزا وقتی ملتفت خطبه‌های خود شد که در سفارت روس متحصن و جز حفظ حیات پست خود هیچ وجهی همتی نداشت؛ و البته در آن وقت بود که به اطرافیان متملق و درباریان بی حقیقت خود لعنت کرد، و فهمید که آن همه تحسین و تمجید مقدمه‌ی این روز سیاه بوده است.

آقای سردار سپه، شاید آن روزی که مدیر ستاره‌ی ایران را به امر شما شلاق زدند یک نفر به شما نگفت که این رفتار در خاطره‌ی عموم ملت چقدر سوء اثر بخشیده است. آن روزی که مدیر ایران آزاد به حکم سما تبعید شد کسی این قدر در راه دوستی شما فداکاری نداشت که از اصدار این حکمی که به قلوب عناصر آزادیخواه یک صدمه غلیظی می‌زد، جلوگیری نماید. من یقین دارم اگر کسی تحسین نکرده، اقلأ جلوگیری یا انتقاد هم نکرده است. چرا؟ - برای این که طبع ایرانی مجامله کار است و به اسم نزاکت حاضر نیستند صریحاً اعمال دیگری را مورد انتقاد قرار دهند؛ مخصوصاً اگر آن دیگری یک رئیس مقتدر و نافذالکلمه مانند شما بوده باشد، ولی، با آن که نه حال تحصن به سفارت روس و نه حوصله‌ی مجبوس شدن در صحن حضرت عبدالعظیم را دارم. بدان که می‌دانم بیانات من که مذهب‌است از دهان هیچ کس نشنیده‌اید یا سامعه‌ی شما الفتی ندارند و شاید موجب این شود که مقدرات تلخی نظیر مقدرات مدیران ستاره‌ی ایران و ایران آزاد منتظر من بوده باشد، یا آن که اینها را می‌دانم، معذالک می‌نویسم، برای این که نمی‌خواهم تندروی‌های شما عین به یک عکس‌العملی شود که ایران را از استفاده از وجود شما محروم نماید.

در مملکتی که آزادی را به قیمت خونهای مقدسی به دست آورده و حکومت را از محمدعلی میرزا و درباریان و وزرا گرفته به قانون داده‌اند، آیا قضاوت در مندرجات جراید از وظایف یک نفر نظامی به کلی خارج نیست؟

آقای سردار سپه، من یک قلم بیشتر ندارم و آن را هم حکومت نظامی شما می‌تواند درهم بشکنند، و حالت روحیه‌ام نیز برای تحصن در هیچ جا و تشبث به هیچ بیگانه‌ای حاضر نیست؛ ولی، معذالک، چون نمی‌خواهم سرنوشت‌های نظیر اسلاف شما منتظر شما بوده باشد، این حقیقت خالی از آرایش را می‌گویم ...

شما برای اجرای نیت خود و برای توسعه‌ی قوای نظامی و عظمت دادن ایران باید نه تنها مطابق قانون و اصول حکومت ملی ایران رفتار کنید، بلکه دست به دست آزادیخواهان داده

بنای استبداد و مقاصد موجودی اجتماعی را متزلزل کرده برای کلیه‌ی مظاهر اجتماعی خود یک طرح تازه و جدیدی بریزند...

سردار سپه، که تاب تحمل کوچک‌ترین اشاره لفافه‌دار را نداشت، این مقاله‌ی ملامت‌آمیز را خواند. ولی هیچ عکس‌العملی نشان نداد؛ و دشتی مقالات خود را همچنان دنبال می‌کرد، و تلویحاً به هر گونه دیکتاتوری و استبداد و تخلف از قوانین حمله می‌برد. سردار سپه پیوسته در پیشرفت بود و مخالفین خود را می‌کوبید و دشتی - آن کسی که به قول خود «آزادی را تا حد اختلال نظم و بی‌انضباطی دوست می‌داشت» کم‌کم به او نزدیک می‌شد؛ تا آن که سرانجام «قلم و زبان و فکر خود را در اختیار مقاصد میهن پرستانه حضرت اشرف گذاشت»، و در دفاع از او مقالات موثر نوشت، و دوستان خود را به وی نزدیک کرد، و خود از مقربین شد، تا حدی که او را برای ریاست جمهوری نامزد کرد.

دیگر جای دم زدن نبود. سانسور شهربانی در جراید سخت‌تر شد، و روزنامه‌ها مبدل به ورق پاره‌های چاپی یکنواختی گردیدند که جز دادن بعضی اخبار و ستایش از شاه کاری نداشتند. دشتی از روزنامه نگاری کناره گرفت، و مدیریت شفق سرخ را در سال ۱۳۰۹ ش به مایل نویسگانی واگذار کرد. و بود تا شفق سرخ در فروردین ماه ۱۳۱۴ توقیف و دشتی، که مقرب درگاه و ملتزم رکاب سردار سپه بود، یک بار دیگر به زندان افتاد و چهارده ماه در زندان قصر و بیمارستان نجمیه و خانای خود محبوس و تحت نظر ماند تا آزاد شد.^۱

در یادداشت‌های آن زمان، که به ضمیمه‌ی کتاب ایام محبس چاپ شده، دشتی از این که قدرت و جوانی خود را صرف تأیید فکر و سیاست‌ها^۲ کرده ابراز پشیمانی می‌کند. در این یادداشت‌ها می‌گوید:

۱۹ خرداد ۱۳۱۴ ... خوشا آن روزهایی که انتظار مرحمتی نداشتیم، آن روزهایی که مثل یک محکوم به اعدام منتظر نوید لطف و عفو پادشاهی نبودم. پادشاهی در کار نبود. سردار سپه، یک نظامی وطن پرست، یک مرد پر انرژی و پر از آتش و غیرت و تعصب بود، گاریبالدی ایران بود. خیال می‌کردم به اردشیر بابکان دست یافته‌ام. وطنی که مشرف به انهدام و انقراض بود، وطنی که ضعیف و آوارشی آن را از هم پاشیده و فقر و بیکاری آن را ناتوان و تاریک کرده بود در سیاهی تدبیر و فداکاری و قوت اراده‌ی یکی از فرزندان می‌خواهد از خواب

^۱ یک قسمت از یادداشت‌های پراکنده دشتی، که در منزل یا بیمارستان نوشته است، به وسیله‌ی مشفق همدانی جمع‌آوری و به عنوان «تحت نظر» ضمیمه‌ی کتاب ایام محبس شده است.

گران برخیزد، می خواهد تکان بخورد. سطح خاک مقدس آن از تحکم و مداخله‌ی اجنبی پاک می شود، سرزمین پدران از تجزیه و اسارت بیگانگان رهایی می یابد، کاپیتولاسیون و امنیاز بانک شاهنشاهی لغو می شود، ایرانی سلحشور به عرصه‌ی وجود آمده دوباره به صحنه‌ی تزامم و حیات روی می آورد، زنان به حقوق خود و مقام اجتماعی خود می رسند، معارف عمومی و اجباری می شود، خط اصلاح می شود - همه‌ی اینها و خیلی چیزهای دیگر در پناه این سر باز وطن پرست تأمین می شود. آن روزها تمام انرژی جوانی و قطره قطره خون خود را صرف تقویت او، صرف تأیید فکر و سیاست او می کردم. و خوشحال بودم که به تجدید حیات و عظمت ایران خدمت می نمایم. از او انتظاری نداشتم. اینک، به پاداش این جهش کریمانه‌ی یک روح پر از ایمان و بی دریغ، حتی مثل یک حمال هم نمی توانم آزادانه نفس بکشم.

روزی که حوادث جنگ بین المللی پای متفقین را به ایران باز کرد و رضا شاه بر کنار شد، دشنی روز ۲۵ شهریور ۱۳۲۰، از پشت تریبون مجلس، دولت فروغی را متوجه کرد که پیش از رفتن شاه مخلوع از ایران باید به حساب بیست ساله‌ی زمامداری او رسیدگی شود. اما نه فروغی و نه، بعد از او، دولت مصلحتی در این باره کاری نکردند و نمی توانستند بکنند.

دشنی نخستین بار در دوره پنجم به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد، ولی اول اعتبار نامه اش رد گردید؛ و در دوره های ششم و هفتم و هشتم و نهم از بوشهر، و در دوره های دوازدهم و سیزدهم از دماوند، و در دوره چهاردهم از تهران به نمایندگی انتخاب شد. وی، علاوه بر نمایندگی مجلس شورا و بعدها نمایندگی مجلس سنا، در ادوار مختلفه، مأموریت های خطیر دیگری هم، مانند سفارت کبری ایران در قاهره و غیره، به عهده داشت.

دشنی، پس از واقعه‌ی آذربایجان در ۲۹ اردیبهشت ۱۳۲۵، توقیف شد و تا ۱۵ خرداد در زندان بود، و از آن به بعد تا ۱۸ مهر در منزل شخصی خود در قلهک توقیف بود، تا آن که روز نوزدهم مهر به اروپا رفت، و مدت بیست ماه در آنجا به سر برد، و در دهم خرداد ماه ۱۳۲۷ به تهران بازگشت. وی سپس جزو سناتورها ی ایران شد.

صاحب ترجمه، پیش از قرارداد وثوق الدوله، نه در خط نویسندگی و نه در خط سیاست بود؛ و هر چند سابقاً چند مقاله‌ای در روزنامه های شیراز راجع به اجتماع و ادبیات به قلم او منتشر شده بود، «ابداً آنها رنگ و طعم و شعله‌ی مقاله های سیاسی او را، که بعداً منتشر شد، نداشت.»^۱

^۱ ابراهیم خواجه نوری، بازیگران عصر طلایی، تهران، ۱۳۴۰.

خود او می‌گوید :

قویترین عاملی که خط سیر مرا در زندگانی تغییر داد وثوق‌الدوله بود. من مثل تمام جوان‌های ایرانی، که معلوماتی اندوخته و محیط زندگانی پدری را برای به دست آوردن شغلی ترک کرده و به مرکز ایران روی می‌آوردند. به تهران می‌آمدم، و ابداً به خاطر منسی‌گذشت که روزنامه نویس و سیاسی خواهم شد. قرارداد وثوق‌الدوله مثل یک تازیانه بر غرور ملی میلی زد. این حادثه مرا به نوشتن، سیاست، شبنامه‌نویسی، به محبس شماره‌ی ۲، به پیاده رفتن از تهران به قزوین و چند ماه تبعید در کرمانشاه، باز به حبس دوره کودتا که ایام محبس یکی از آثار این است. و به روزنامه نویسی و تأسیس شفق سرخ، و به محبس شورای ملی و ماجراهای دیگر کشانید.^۱

ما با دشتی سیاست پیشه و روش او در سیاست، و دشتی محقق و متفکر، که حاصل تحقیقاتش چند جلد کتاب در شناخت خیام و خاقانی و مولوی و سعدی و حافظ است، کاری نداریم؛ و او را تنها از حیث نویسندگی به معنای اخص و آثاری که در آن زمینه از خود به یادگار گذاشته است مولود مطالعه قرار می‌دهیم.

برداشت از جلد سوم تاریخ ادب فارسی معاصر
نوشته ی یحیی آرین پور

^۱ اطلاعات ماهانه، شماره ۸۲، دی ماه ۱۳۳۳.

فهرست مطالب

۱۳	 فتنه
۶۲	 ماجرای آن شب
۱۰۱	 دو نامه
۱۲۴	 دفتر ششم
۱۵۵	 مرگ مادر
۱۶۲	 آخرین ملجأ
۱۶۹	 سکوت و نگاه تو
۱۷۲	 اعصاب مریض
۱۷۷	 آخرین نامه
۱۸۵	 چشمان او
۱۸۸	 نامه یک زن